

تأمل

با تشکر از همکار محترم خانم فریبا عزیزی که تجربه و خاطره کودکی خود را برای مجله فرستاده‌اند، بیان نکته‌ای را در خصوص این تجربه لازم می‌دانیم.

«چوب معلم گله» به صورت «کتک معلم گل است، هر کس نخورد...» و کلمات و عباراتی با این مضمون، در تاریخ فرهنگ و تعلیم و تربیت ما سابقه‌ای دیرین دارد. این نوع کلمات و عبارات، همه بر سخت‌گیری، خشونت و به اصطلاح روندادن معلم به دانش‌آموز تأکید می‌کنند و البته همه متعلق به دورانی از تاریخ ماست که نظام سیاسی استبدادی آن چنان در تاروپود جامعه، فرهنگ و حتی اخلاق و ادب ما ریشه دوانده بود که این‌ها را نیز به رنگ خود در آورده بود. از این روست که در شیوه‌های تربیتی گذشته، عرفاً، تنبیه طفلکان دبستانی، خود اصلی تربیتی به شمار می‌رفت. اما واقعیت امروز چیز دیگری است؛ گذشته از این که در همان زمان گذشته هم، فطرت الهی انسان نمی‌پذیرفت که تربیت از راه خشم، خشونت، تنبیه و کتک انجام گیرد و اقتدار معلم، که امری ضروری در تربیت است، از این طریق به نمایش درآید. به هر حال، از نمونه‌های ذکر شده در خاطره همکار محترم ما، باز هم و چه بسا فراوان، می‌توان شاهد آورد، اما هیچ یک از این شواهد، دلیل و یا مجوزی برای روا دانستن تنبیه بدنی نیست. تربیت و آزادی ملازم یکدیگرند. تربیت امری درونی است. رشد

بابا آب داد. مادر در باران آمد. آن مرد آثار در دست دارد.

و...

این اولین املائی است که در کلاس اول ابتدایی از ما گرفتند. بگذارید داستان را از اول تعریف کنم. سال‌های جنگ تحمیلی بود، یعنی سال 1366 و استان ما هم جزو استان‌های مرزی کشور بود. بنابراین، جنگ اثرات خود را آنجا هم گذاشته بود. من کلاس اول ابتدایی بودم. تا نزدیک دوماه، در دشت و سبزه‌زارهای روستا، درس می‌خواندیم. بعد از دو ماه، وقتی وارد کلاس درس شدیم، آموزگار از ما املا گرفت. روز بعد که جواب املاها را آورده بود، ابتدا چند نفر از دانش‌آموزان را فرستاد چوب بیاورند تا کسانی را که در املا نمره کم گرفته بودند، کتک بزند. من که نمی‌دانستم چه دسته گلی به آب داده‌ام، به آموزگار گفتم: اجازه، من برم به چوب خوب بیاورم؟ با تأیید آموزگار، بدو بدو رفتم و یک چوب خوب از درخت بیسلی که باران زیادی هم روی آن باریده و خیس بود، آوردم. با خودم فکر کردم، الان آموزگار تشویقم می‌کند.

وقتی به کلاس برگشتم و چوب را به آموزگار دادم، گفت: لاست‌هایت را جلو بیاور.»

پرسیدم: چرا؟ او گفت: «لمره تک گرفته‌ای و خودت اولین کسی هستی که از این چوب کتک می‌خوری.»

خلاصه چشمتان روز بد نبیند، 40 ضربه چوب - هر دست 20 ضربه - زد و گفت: «بشین، چوب خوبی آوردی، آفرین!»
سال‌ها از آن وقت می‌گذرد و این اولین و آخرین باری بود که من در املا نمره تک گرفتم. همیشه در درس املا از بهترین‌ها بودم. پس، چوب معلم گله!

چوب معلم گله

فریبا عزیزی
فرهنگی از مریوان